

115/8068

کلام الملوک علی الکلام

ستارین و طالبین علم ادب با مرده و نوید که بعنایت قادر و جلال

نثر الادبی من مقولات علی

مع ترجمه فارسی حسب فرمایش جناب کمالات انشای موسی بن الفت

کے پیر و ایام مگان نکتہ مہر و المیزان
در مطبعی معہل سبہ و بیتا سید رشید

بَقَرَةُ الْأَلِفِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
 أَيْمَانُ الْمَرْءِ يُعْرَفُ بِأَيْمَانِهِ
 إِخْوَانُ الرَّمَانِ جَوَاسِيسُ الْعِيُونِ
 أَخْوَاكَ مَنْ أَسَاكَ فِي الشَّدَاةِ
 أَخْوَاكَ مَنْ وَأَسَاكَ فِي الشَّيْبِ
 لَا مَنْ سَاوَاكَ فِي الشَّيْبِ
 أَدَبُ الْمَرْءِ خَيْرُهُ مِنْ ذَهَبِهِ
 إِظْهَارُ الْغِنَى مِنَ الشُّكْرِ
 أَحْسَنُ إِلَى الْمُسْتَيْتِسُّدِ
 آدَاءُ الدِّينِ مِنَ الدِّينِ ۝

گفت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
 ایمان مرد شفاعت میشود
 برادران این مان جاسوسان عیون
 برادر تو آنست که مدارا کند با تو
 برادر تو آنست که موااسا کند با تو
 نه آنکه مساوی باشد با تو در صفت
 ادب در بهرست از مال و زراو
 اظهار تو اگر می از موجبات شکر است
 کمونی کن با بدنام سردار ستوی و ادا
 ادا کردن وام از دینداری است

پوشیدن از سختیها روزگار فروست	إخفاء الشدة من المروءة
بزرگترین زهد پوشیدن نیست	أفضل الزهد إخفاؤه
آسایش نفس در نومیدی است	استراحة النفس في اليأس
دوب یا موزایل عیال خود را سودمند	أحب عيالك ينفعهم
نگوئی کردن با پدر و مادر حق نیست که با او کرد	بِرَّ الوالدین سلف
برکه عمر در کردار نیکوست	بركة العمر في حسن العمل
در باداوشنبه و پنجشنبه برکت است	بُكَرَةُ السَّبْتِ وَالْخَمِيسِ
مردود و نفیخ در بغیر و زی بعد از قیام	يُسْتَرَفْسَكُ بِالطَّرْفِ عِدَالُ الطَّرْفِ
شکم مرد دشمن دوست	بطن المرء عدو
هیچ خیری عادت کن با سعادتمند شوی	تَا كَرِ شَعْفُ
تازه روی در حالت بخش عطا دهم است	كِبَاشَةُ الْوَحْهِ عَطِيَّةٌ ثَانِيَةٌ
بفروش دنیا را بخیر تا سودم ترا ببرد	بِعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تَرْجَحْ
نیک و بد انسان از زبان است	الْإِنْسَانُ مِنَ اللِّسَانِ
گرستین مرد از ترس خدا و دشمنی است	تَكَاؤُ الْمَرْءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ قُوَّةٌ عَلَيْهِ
برکت و افزونی مال در دادن کوه است	بُرْكََةُ الْمَالِ فِي إِدَاءِ الزَّكَاةِ

برك لا تبطله بالنية	نکوهی کون باطل کن آنرا بمنت نهادن
بقية العمر لا قيمة لها	باقی عمر فردگان فی قیمت ندارد
تدارك في العمر ما فاتك في اوله	در باب راخر عمر آنچه فوت شده است از نور اول
تکامل المرو في الصلوة من ضعف	کاملی کردن مرد و نماز راسته ساین است
ترحم لا يدي على الطعام بركة	علیک و نهویی طعام افزونی و بکست است
توكل على الله يحكفك	توکل کن بر خدا استعانتا نهایت کند کار ترا
تقال بالخير تنبله	قال نکو بنن تا بر سه آن نیکی را
تطرف بترك الذنوب	گوشه گیری اختیار کن با ترک گناهان
تواضع المريد كرمه	فروتنی کردن مرد متواضع گرامی میگردد او را
تعاقل عن المکره توقر	عاقل ساز خود را از رشتی گفزار و کرد آما نمود
تاكيد المودة في الحرفة	استواری کردن دوستی در حرمت و شرف
تاخير الاساءة من الاحسان	تاخیر کردن در بدی نیکی کار سی است
ثلاث مهلكات الخل وهوى وعجب	سه خصالت هلاک کننده گانند بخلی و هوا و عجب
ثلاث ايمان حياء وثلثه	دائمه ایمان شرم است و دایک آن
عقل وثلثه جود	عقل است و دایک آن بخشش است

ثلثة الحرص لا تشد لها الا الذل	رخنه حرص بند غیشود مگر بجز خاک گود
ثلثة الدين موت العلماء	رخنه دین مرگ عالمان است
ثواب الآخرة خير من بعيم الدنيا	ثواب آخرت بهتر است از نعمت دنیا
بنات الملك بالعدل	بنات و تقای ملک بادشاهی بعدل است
نوب السلامة لا يبلى	جامه سلامت کهنه نمی شود
نن احسانك بالاعتذار	دوباره کن گونوی خود را بجزر خواهی
ماء الرجل على معطيه مستقر	تأمنی و بختند خود را موجب فزاید عطا
بنات النفس بالغذاء وثبات	بنات و تقای نفس به غذا است
الروح بالغناء	و ثبات روح به قناعت است
جد بما تجدد	بخشش کن با آنچه بیا به
جليل السوء شيطان	همشین بد شیطان است
جليل الخير غنيمة	همشین نیک غنیمت است
جمال المرء في الحلم	حسن میباید در روی باری است
جليل المرء مثله	همشین مرد مانند او است
جل من لا يموت	بزرگ آن شخص است که نمیرد

جَوْدَةُ الْكَلَامِ فِي الْاِخْتِصَالِ	خوبی سخن در کوتاهی است
جُدَّ بِالْكِبَرِ وَاقِغَ بِالْقَلِيلِ	بخشش کن بسیار و قناعت کن با کم
جَوْلَةُ الْبَاطِلِ سَاعَةٌ وَجَوْلَةُ الْحَقِّ إِلَى السَّكِينَةِ	جولان باطل کیساعت است و جولان حق تا قیامت است
جَلَسَ الْفُقَرَاءُ تَرَدَّدَ شَكْرُ	بنشین کن با درویشان تا زیاد شود شکر
جَمَدُ الْعَقْلِ كَثِيرٌ	کوشش مغلس بسیار است
حَسَنُ الْخَلْقِ غَنِيْمَةٌ	نکویی خلق غنیمت است
حِلَّةُ الْمَرْءِ تَهْلِكُهُ	تندمی تیریزی مرد را ک میکرد اندام او را
حَمُوضَاتُ لَطْعَامٍ خَيْرٌ	ترشهای طعام بهتر است از ترشها
مِنْ حَمُوضَاتِ الْكَلَامِ	سخن
حِرْفَةُ الْمَرْءِ كَثْرَةُ	پیشه مرد گنج اوست
حَيَاءُ الْمَرْءِ سِتْرُهُ	شرم مرد پرده اوست
حِلْمُ الْمَرْءِ غَوْثُهُ	بردباری مرد یاری گراوست
حَرَمُ الْوَفَاءِ عَلَى مَنْ لَا أَصْلَ لَهُ	حرام است وفا آنرا که آ و صل ندارد
حِرْقَةُ الْكِبَرِ دَحْرَقَةٌ لِلْاَكْبَادِ	سوزش بزرگ فرزندان سوزنده بزرگان

زبور مردان ادب است و زیور	حلی الرجالِ الادبُ و
زنان زیور مال است	حلی النساءِ السبُّ
ترس خدا یتقألی را دل را جلا میکند	خوف الله یجلی القلبُ
بهترین یاران آنکس است که	خیر الاصحابِ من یدلُّکَ
راه نماید بریک	عل الخیر
بترس از خدا یتقألی تا امین شود از غیر او	خف الله تا من من غیره
دوستی خالص را نکوی عهد و پیمان	خلوص الود من حسن العهد
نوسید با خرید و فروخت آنسر که فروخت نیز	خابت جففة من باع الدنيا بالله
بهترین مال آنست که نفقه شود در راه خدا	خیر مال ما انفق فی سبیل الله
مخالفت کنی نفس خود را تا بیا سایی	خالفت نفسک لتشریح
خالی بودن دل بهتر است از پرستی کسیه	خلو القلب خیر من ملا الکس
دوست مرد دلیل عقل و هوش است	خلیل المرء دلیل عقله
بهترین یاران دوست داشته زبده است	خیر النساءِ الودود و الود
دولت بادشاهان عدل است	دولة الملوک فی العدل
همچونگی شادمانی دیدار برادران است	دوام السرور و روية الاخوان

دواء القلب الرضا بالقضاء	دوای درود رضا دادن است بقضای خدا
دواء النفس الحرص	دوای نفس حرص است
دلیل عقل المرء قوله و	دلیل عقل مرد گفتار اوست و زبان
دلیل أصله فعله	اصل او کردار اوست
دواء النفس دفع الحرص	دوای درو نفس دفع حرص است
دُم على كظم الغيظ بحمد عواقبك	دوام خشم بخورتا محمود شود آخر تو
دين المرء خدينه	دین مرد دوست اوست
دينار الشحيح حبر	دینار و درم هم نجیل سنگ است
دولة الارذال رافة الرجال	دولت مردم فرومایه آفت مردانست
دارك من جفاك تحبيلاً	دارا کن با کسی که اخضا کند بر تو برای خجالت
ذكراً لا ولياء ينزل الرحمة	باید کردن او با فرومی آرد رحمت را
ذليل الفقير عزيز عند الله	خوار درویشی عزیز نیست نزد خداست
ذاقة اللسان راس المال	خوش زبانی راس المال مرد است
فم الشئ من الاستغفال به	فمست کردن چیزی را از مشغول بودن است
ذواقة السلاطين محوقة الشفتين	چشیدن طعام سلاطین سوزنده کبهاست

ثمن واحد كثير والنف	یک گناه بسیارست و هزارد
طاعة قليل	طاعت اندک
ذرا الطاعی في طغيانه	بگذار گمراه را در گمراهی او
ذكر الموت جلاء القلوب	یاد کردن مرگ روشنی دلهاست
ذكر الشباب حسرة	یاد کردن جوانی حسرت است
ذل المرء في الطمع	خواری مرد در طمع است
رتبة العلم على الترتيب	رتبت علم بالاتر از همه مرتبت است
واع اباك يما عاك ابنك	مراعات کن پدر خود را تا مراعات ترا کنی
رسول الموت الولادة	پیغام گذار مرگ زادن فرزندان است
يرفيق المرء دليل عقله	با مرد در بیان خرد او است
وعونات النفس تتبعها	رعنائی های نفس شوارچی اندازند ^{نفس}
لوية الحبيب جلاء العين	دیدن دوست روشنائی چشم است
وزقك لطلبك فاسترح	روزی تو میجوید ترا پس بپاسا کنی
واع الحق عند غلبات النفس	مراعات حق کن نزد غلبه کردن نفس
رفاهة العيش في الامن	خوشی عیش در امن است

روایه المحدث انساب الى رسول الله	روایه حدیث بمنزله سلسله است بر رسول خدا
نهذا العالم رحمته	زهد و زیدین عالم رحمت است
نهذا العالم مضلته	زهد و زیدین عامی گمراهی است
نهذا العلم اهون من موت العبد	غیبت شدن علم آسان تر است از مرگ عالم
روایا الدنيا مشحونة بالزوايا	گوشه های دنیا پر گردانیده است بمصیبتها
ذیة الباطن خیر من ذیة الظاهر	زینت باطن بهتر است از زینت ظاهر
زیارة الحبيب طراء المحبة	دیدن پرستید دوست تازه گردانیدن
زیارة الضعفاء من التواضع	پرستن ناتوانان تواضع است
زین الرجال بموازنیهم	وزن کن مردان را بنیزانهای ایشان
زلة العالم کبيرة	گناه عالم کبیره است
رحمة الصالحین رحمة	رحمت صالحان رحمت است
سرودك بالدنيا غرور	شادی تو در دنیا غرور و رست
سوء الخلق وحشة لا خلاص له	بخلقی خشنی است که رانی از آن نیست
سلامة الانسان في حفظ اللسان	سلامت مردم زنگانها شدن زبان است
سيرة الطين من الخزم	سیرت گلی از احتیاط است

سيرة المرء تبني عن سريرة سیرت مرد خبر میدهد از ضمیر و خاطر او

مما لم يرض في التواضع بزرگی مرد در تواضع است

سكوت اللسان سادمة الالسان خموشی زبان سلامت مرد است

سادة الامة الفقهاء بزرگان سرداران است فقیهانند

شكر الحكوة اسكر من سكر الخمر مستی حکومت ترست از مستی شراب

سكوة الاحياء سوء الخلق جانکنی زندگانی بد خلقی است

سلاح الضعفاء الشكاية سلاح و حربۀ ناتوانان شکایت است

شفاء الجنان في قراءة القرآن شفا می دل در قرآن است

شجيم غني افر من فقير سخي بخیل تو گوید ویش ترست از ویش غنی

شيز العلم الصلف عیب علم لاف زدن است

شرا الامور بعد هاه من الشعر بدترین کارها دور ترست از شعر

شمة من العسرة خيرة بوی از معرفت بهتر است

من كثير العمل از بسیاری عمل

شتم الفلح عقوقته بخیلی تو گوید عقوقت است

شيمك ناعيك بری تو خبر دهنده مرگ نشد

شرائط الالفه ترك الكلفة	شرائط الالفه ترك الكلفة
شتر الناس من بقیه الناس	شتر الناس من بقیه الناس
شتر الامور اقربها من الشر	شتر الامور اقربها من الشر
شتر في طلب الجنة	شتر في طلب الجنة
صدق المرء نجاشه	صدق المرء نجاشه
صحة البدن في الصوم	صحة البدن في الصوم
صلايات يورث الطغر	صلايات يورث الطغر
صلاح الانسان في حفظ اللسان	صلاح الانسان في حفظ اللسان
صلاح البدن في السكون	صلاح البدن في السكون
صفاء القلب من الايمان	صفاء القلب من الايمان
صفوا العيش في القناعة	صفوا العيش في القناعة
صلح الارحام من كثرة حشمك	صلح الارحام من كثرة حشمك
صاحب الاخيار آمن الاشرار	صاحب الاخيار آمن الاشرار
صلاح الدين الورع وفساد في الطمع	صلاح الدين الورع وفساد في الطمع
صلوة الليل بقاء النعمان	صلوة الليل بقاء النعمان
شرط الفه ترك الكلفة	شرط الفه ترك الكلفة
بدترین مردمان کسیت که می ترسند از مردم	بدترین مردمان کسیت که می ترسند از مردم
بدترین کارها نزدیک تر نیست به بدی	بدترین کارها نزدیک تر نیست به بدی
دامن در چین در طلب بهشت	دامن در چین در طلب بهشت
راسته مرد در ستکاری او	راسته مرد در ستکاری او
صحت بدن در روزه است	صحت بدن در روزه است
صبر کردن تو موجب ظفر و فیروز است	صبر کردن تو موجب ظفر و فیروز است
صلاح مردم در نگاه داشتن زبان است	صلاح مردم در نگاه داشتن زبان است
صلاح بدن در خاموشی است	صلاح بدن در خاموشی است
صفای دل از ایمان است	صفای دل از ایمان است
صفای عیش در قناعت است	صفای عیش در قناعت است
پیوند با خویشاوندی العام کن تا بسیار خیر شود	پیوند با خویشاوندی العام کن تا بسیار خیر شود
همچنین کن با نیکان تا امن شوی از بداران	همچنین کن با نیکان تا امن شوی از بداران
صلاح دین پرستگار نیست و فساد دین در طمع	صلاح دین پرستگار نیست و فساد دین در طمع
نماز کردن شب نوبهار در روزه است	نماز کردن شب نوبهار در روزه است

خاموشی نادان پردرد اوست	الجاهل سینه
ضمیر خاطر آرد مردان محل انوار است	ضمیر الاحرار محل الانوار
روشنی دل از خوردن حلال است	ضیاء القلب من اكل الحلال
ضمانت کرده است هفتاد روزی بر مخلوق	ضمن الله رزقا لكل احد
ضرب این زیاده دردناک است رضایت	ضرب السنه اوجع من طعن اللسان
تنگ است دنیا برد و کس با چشم ضامن	ضائق الدنيا على المتاعضين
زدن دوست دردناک است	ضرب الحبيب اوجع
تنگ است سخت تر است از تنگی دل	ضيق الید اشد من ضيق القلب
گمراه شد آن کس که متنبه نباشد	ضل من ركن الى الاسترسال
گمراه شد آنکس که فروخت دین را	ضل من باع الدين بالدنيا
تنگ است سینه آنکس که تنگ است دست	ضايق صدر من ضايق
ضایع شد سعی آنکس امید داشت بغیر خدا	ضايق سعي من با غير الله
دراز می عمر با طاعت از	طول العمر من الطاعة
خلقه های پیغمبران است	من خلع الانبياء
طلب دین بهتر است از طلب رز	طلب الادب خير من طلب الذهب

طَرَمَعَ الْأَشْكَالُ	پر داز کن با هم شکلان خود
طَالَ حُرْنُ مَنْ طَالَ رَجَاؤُهُ	درازست اندوه کسی که درازست امید او
طَابَ وَقْتُ مَنْ وَتَوَبَ لِلَّهِ	خوشا وقت آنکس که اعتقاد کرد بخیر توبه
طَوَّلِي لِمَنْ زِنَقٌ بِالْعَافِيَةِ	خوشا حال آنکس که روزی شد او را عافیت
طَائِعَةُ اللَّهِ غَنِيْمَةٌ	طاعت و فرمانبرداری حقیقتی غنیمت است
طَاعَةُ الْإِنْسَانِ هَلَاكٌ	فرمانبرداری بی شمن هلاک است
طَالَ عَمْسٌ مِّنْ قَصْرِ لَعْبَةٍ	درازست عمر کسی که کوتاه است لعب او
طَوَّلِي لِمَنْ لَا أَمَلُ	خوشا حال آنکس که نیست او را امل و عیال
ظَلَّ السَّلَاطُ ظِلَّ اللَّهِ	سایه ملوک سایه خدا است
ظِمَاءُ الْمَالِ أَشَدُّ مِنْ ظِمَاءِ الْمَلَأِ	تشنگی مال سخت تر از تشنگی آب است
عَلَّمَ الْمُلُوكَ أَوَّلِي مِنْ لَدَا الْوَعْيَةِ	علم بادشاهان سر او از سرست از راز عیت
عَظِيمَةُ الظُّلْمِ تَطْلِمُ الْإِيْمَانَ	تاریکی ستم کردن تاریکی میگرداند ایمان را
عَمِلَ عَمْرٍَا طَوَّلَ الْقَصِيْدُ	سایه عمر طویل کوتاه است
عَظُمَ الْمَرْءُ بِضَرَعِهِ	ستم کردن آدمی انداز داد او را
عَلَامَةُ الْمَظْلُومِ لَا تَضِيْعُ	داد و دادن مظلوم ستم کشنده ضایع نیست

ظَلَمَ الظَّالِمُ يَقُوَّةً إِلَى الْهَلَكَةِ	ستم کردن ظالم میکند او را بسوی هلاکت
ظِلُّ الْكَرِيمِ فَيْسَلُ	سایه صاحب کرم فیراج و پیرا دار است
ظِلُّ الْأَعْوَجِ أَعْوَجُ	سایه کج رکیج است
عَيْشٌ قَبِيحٌ أَنْ تَكُونَ مَلِكًا	زیست کن قبیاحت آباد شاهنشاهی
عَلُّوْا الْهَيْمَةَ مِنَ الْإِيمَانِ	همت عالی از ایمان است
عَلَيْكَ بِالْحِفْظِ دُونَ الْجَمْعِ مِنَ الْكُتُبِ	لازم است بر تو ای کردن علم نه گردا کردن کتب
عَاقِبَةُ الظَّالِمِ وَخَيْفٌ	آبرو کار ظالم وستم بدست
عَزُّ الْمَرْءِ فِي الْقِتَاعَةِ	عزت مرد در قناعت است
عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ	دشمن خردمند بهتر است از دوست نادان
عَسْرُ الْأَمْرِ مُقَدِّمُهُ الْيُسْرُ	دشواری کار مقدمه آسانیست
عَيْبُ الْكَلَامِ تَطْوِيلُهُ	عیب سخن گفتن درازی است
عَقِيبُ كُلِّ يَوْمٍ لَيْلُهُ	در عقب هر روز شب است
عَقُوْبَةُ الظَّالِمِ سُرْعَةُ الْمَوْتِ	عذاب ظالم زود مردن است
غَنِيَّةُ الْمَوْتِ مِنْ وَجْدَانِ الْحِكْمَةِ	غنیت مومن یافتن حکمت است
غَنَمٌ مِنْ مَسْكَلٍ	غنیمت یافت انگش که بسلامت است

غَابَ حَظُّ مَنْ غَابَتْ نَفْسُهُ	غایب شد حظ و نصیب آنکس که غایب شد
غَلَا قَدْرُ الْمُتَوَكِّلِينَ	در جوش است دیگران باب تو گل
غَلَا قَدْرُ الْمُتَقِينَ	گران قیمت است مرتبه پرهیزگاران
عَسَّكَ مِنْ سَخَطِكَ يَا بَاطِلُ	خشم و خبیات کرد با تو آنکس که غضب آورد ترا یا باطل
عَذْرُكَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى الْأَسَافَةِ	عذر کرد با تو آنکس که راه نمود ترا بر بساط
عُمُورَةُ الْمَوَاتِ أَهْوَنُ مِنْ	سخنی مرگ آسان تر است از بهشتی
فَحَسَا لِسَةٍ مِنْ لَا تَهْتَفُ	با کسی که دوست نیداری تو آنرا
غَلَامٌ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ شَيْخٍ جَاهِلٍ	خردمند بهتر است از پیر جاهل
عَضْبُكَ دَسَ الْحَقِّ مُعْجَبَةٌ	بعضب حق تو از سخن حق زنت است
عَسَّكَ مِنْ ارْضَائِكَ بِالْبَاطِلِ	خیانت کرد با تو آنکس که راضی ساخت ترا باطل
فَوَالْمَرْءُ بِفَضْلِهِ أَوْلَى مِنْ فَخْرِهِ بِأَصْلِهِ	نازش مرد بفضلی او بهتر است از ناز او باصل
فِي حَقْلِ قَلْبٍ شَقْلٌ	در هر دلی شغل است
فَإِنْ مَنْ سَلَّمَ عَنْ شَرِّ نَفْسِهِ	فیروز می یافت آنکس که بیگانه ماند از شر نفس
فَإِنْ مَنْ ظَفَرَ بِالْأَدِينِ	فیروز می یافت آنکس که مطهر شد بدین
فَلَمْ يَكْ خَصَمُكَ بِالْأَحْتِمَالِ	تباہ شد نعمت آنکس که کفران نعمت کرد

فَسَدَّتْ لَهَا مِنْ كُفْرِهَا	تبا به شد نعمت آنکس که کفر نعمت کرد
فَضْلُ الْمَرْءِ يُدُلُّ عَلَى أَصْلِهِ	کردار مرد دولت میکند بر اصالت او
فَوَجَّعَ الشَّيْءُ يَخْبِرُ عَلَى أَصْلِهِ	شایخ چیز ناخبر میدار بچ او
فَضْلُ الْعَاقِلِ عَلَى الْجَاهِلِ	فضل خردمند بر نادان
كَفَضْلِ الْبَدْرِ عَلَى السَّهَارِ	همچون فضل ماه بدر است بر سها
فَكَانَ الْمَرْءُ فِي الصِّدْقِ	خلاصی مرد در راستی است
فِرْقَةُ الْأَحْوَانِ مُحَرِّقَةُ الْجَنَانِ	فراق برادران سوزنده دل است
فَطَنَةُ الْمَرْءِ تَدُلُّ عَلَى أَصْلِهِ	زیرکی مرد دلالت میکند بر اصل او
قَرِينُ الْمَرْءِ دَلِيلُ دِينِهِ	همیشه مرد دلیل دین او است
قَبُولُ الْحَقِّ مِنَ الدِّينِ	قبول کردن سخن حق از دین است
قَدَّرَ فِي الْعَمَلِ تَجَمُّعَ مِنَ الزَّلَلِ	اندازه کن بر عمل و کردار تا رسد کار بجای در خطا
قُوَّةُ الْقَلْبِ مِنَ الشَّيْبِ	سختی دل از سیر حاصل میشود
قَوْلُ الْمَرْءِ يُخْبِرُ عَمَّا فِي أَصْلِهِ	گفتار مرد خبر میدار از آنچه در اصل او است
قُوَّةُ الْقَلْبِ مِنْ صِحَّةِ الْإِيمَانِ	طاقت و توانائی دل از درستی ایمان است
قَاتِلُ الْحَرِيسِ حَرِصٌ	کشته کننده حرص حرص است

تیمت المزمع ما یجئ منه	تیمت مرد و بجز نیست که نیکو میداد را
قرب الاشرار مضرب	یکی کردن با بدان گزندر سامنده است
قد را المرء ما بهمة	قد قوی مردان چیز است که بهمت می مند
كلام الله دواء الشرب	کلام خدای تعالی دوا می در دل است
لغالك من عيوب الدنيا الاشوب	بهرست از عیب می دنیا آنکه بجا نهد
كمال العلم في الجلم	کمال علم در دانش در بردار است
كفالك عما علمك بالموت	بهرست از آنچه غم داشتن تو مردن را
لكل غم فرح ولكل داء دواء	هر غمی را شاد می است و هر درد را دوا
للبس الشهوة من التعمية	پوشیدن جامه شهوتی از زعمانی است
للبس للخصوة در راحه	نمیت حسود را انساایش
للبس الشديب من العسر	نمیت پیری از عمر زنگانی
بر عونك التخبیب	زخم کن گفتار خود را دوست داشته شود
لكل عدو ذي صلح الاعداء	بر دشمنی را مصلحتی است که دشمنی خود
سألد من سحكت	ایشان نشد آنکس که خاموش شد
هو اس اهل روعة الخس	مجلس عالمستان بهشت است

مصاحبه با استاد رکوب البحر	مصاحبت و همیشگی ابدان سوری دریا
بعلت همه طالوت هموم	انگس که عالمیست همه بانی در زینت عباد
من کثرت کلامه کثره	انگس که بسیارست سخن و بسیارست ملامت
مشربا لعدب هنر و حیدر	محل الشجره آری بنیرین انجمنی است
محاسن الذرام حصول العباد	محلبین بنگار فلکها و خزینهای سخن است
منقبه المم یخفت لسانه	فصل و نعت مرد در زبان است
ما لسه الاحداث مفسد	بخشینی با جوانان بعام و معرفت فساد و نیز
لکه المرحلات	هلاک کننده مرد مذمتی تیزی مرد است
الذی فی	رسیده ان آرزو او توانگری است
لوزقربك بالصلوة فی العلم	منور گردان گنج خود را بنماز گردان و تارک
لورمشیک لا تظلم بالعصية	زیر پیری خود را تا ربک گردان محبت
نار الصرفة اشده من نار جهنم	آتش فراق دوستان گرم تر است از آتش جهنم
کافر یحیی ارجی الی الجنات	کافر بخشنده امیدوارتر است بر فتنه است
ما مصیلم شحین	از سلمانان بخیل و لئیم
ن الغمة من بلین	از سبک کردن در غمت است کند و نیست

کمال الحسود الاعتذار معه	کمان بخش تو غدر خواستن است با آن
کفی بالموت واعظاً	بست مرگ پند دهنده
کفی بالشيب ناعياً	بست پیری خبر دهنده مرگ
کفی بالشيب داء	بست دهنده پیری همت در دهنده
کفی للحسود حسده	بست مرصود را حسد او
لین الکل مقید القلب	زخمی سخن گفتار قید دهاست
لین لسلطان العلم زوال	نیست مرسلطان علم را زوال
لوی بری لعبد الاجل و مورو	اگر میزند اجل او گذشتن اجل را
یقض الامل و غدوكة	قصه نخواهد آرزو را و غدر آرزو را
نور الموء من مرقيا و اللیل	نور روی من از شب زنده داری است
نسیان الموت صداء القلب	فراموشی مرگ زنگ دل است
نغیت الی نفسک حلیثک الی راسک	خبر مرگ داد میشود بغیر تو نگاه سپید
نضرة وجه المؤمن فی الصدف	نازگی روی مومن در بر ابستی است
نمأ مناتک فی اوهل الفراش	خواب کبر امن و ناموس در بهر زیارت
نضرة وجه المؤمن فی التقی	نازگی روی مومن در بر بهر کاری است

وَضَعُ الْإِحْسَانَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ ظَلَمَ	نهادن احسان در غیر محل خود ظلم است
وَرَزَقَ صَدَقَةَ الْمَنَانِ أَكْبَرَ مِنْ أَجْرِهِ	بزه صدقه مبت بزرگتر است از ثواب آن
وَخَلَّاهُ الْمَرْءُ خَازِنٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ	تنهایی مرد بهتر است از بهمنشینی بد
وَلَا يَهْدِيهِ إِلَّا حَقُّ سَرِيعِ الزَّوَالِ	ولایت داری حکومت احمق نزد زوال پدید آید
وَالْأَمْرُ مَنْ لَمْ يَعْ دَلَّ	دوستی کرد با تو آنکس که دشمنی نکرد با تو
وَأَسَاكَ مَنْ تَغافل عَنْكَ	مواصفا و درار کرد با تو آنکس که غافل ساخت خود را از تو
وَلِيُّ الطِّفْلِ مَرْدُوقٌ	کفیل موقت طفل روزی شده است
وَيَلُ الْمَرْءَ نَسَاءُ خَلْقُهُ وَفِيهِ خَلْقُهُ	وای بر آنکس که دوست خلق او و دشمن خلق او است
وَيَلُ لِلْعُسُودِ مِنْ حَسَدٍ	وای مرصود را از حسد او
هُمُومَةُ الْمَرْءِ بِقَدْرِ هِمِّهِ	غمهای مرد بمقدار همت ای او است
هُمْ أَلَمْ تَعِدْ آخِرَهُ وَهُمْ الشَّعْءُ دُنْيَاهُ	غم نیکبخت آخرت او است و غم بدبخت دنیا
هَوْنُكَ بَيْنَ نَفْسِكَ أَنْفَعُ هَوْنِكَ	گر بخت تو از نفس تو نافع تر است از
مَزَاكَةُ سَدِّ	گر بخت تو از مشیر
هَانَتْ مِنْ غَدَاكَ تَعْرِفُ بِهِ	بده آنچه نزد دست ما شناخته شوی بدان
هِمَّةُ الْمَرْءِ قِيَمَتُهُ	همت مرد قیمت او است

هامة المرهسته
 هلك الحرص وهوة
 هشتم الترید غدا کله
 هیات من نصیحة العدو
 هلاك المرو في العجب
 لا ايمان الا مائة له
 لا دين لمن لا مروءة له
 لا غنى لمن لا فضل له
 لا راحة للبائس
 لا كرامة للكاذب
 لا غم للقايع
 لا فخر للعاقل
 لا حرمة للفاسق
 لا قذف للفاحش
 لا وفاء للمرءة

تارک سر مروت اوست
 بپاک شد حریص حال نگه میداند
 بان زبیده کرده غیر خورنده این
 دوری باد همه از وصیت دشمن
 بپاک مرد در خود پسندی است
 نیست کمال ایمان آنکس که امانت نیست او را
 نیست کمال این آنکس که مروت نیست او را
 نیست هیچ تو آنکس که ایم فضل نیست او را
 نیست هیچ آرام نمودن بگن را
 نیست هیچ کرامت دروغگوی را
 نیست هیچ غم مر قانع را
 نیست هیچ دور ویشی خردمند را
 نیست هیچ عوت و حرمت فاسق را
 نیست هیچ قذف و دشنام فایده ندارد آنکس که فحش گوید
 نیست هیچ وفاداری و عا داری سرزن را

لَا لِحَاةَ لِلْحُسُودِ

يَا نَيْكَ مَا قَدَّرَكَ

مِسْوَدُ الْمَرْءِ قَوْمُهُ بِالْإِحْسَانِ الْيَوْمِ

يَزِيدُ الصَّدَقَةَ فِي الْعُسْرِ

لِيَسْعُدَ الرَّجُلُ بِصَاحِبَةِ السَّعِيدِ

يَا مَنْ الْخَائِفُ إِذَا وَصَلَ مَا خَافَ

لِيَصْبِرَ الْمَرْءُ الصَّبُورُ إِلَى مُرَادِهِ

يَأْسُ الْقَلْبِ لِحَاةَ التَّغْيِيرِ

لِيَعْمَلَ النَّهَامُ فِي سَاعَةِ قَتْلِهِ أَشْهَرُ

لِيُطْلِكَ الرِّزْقُ كَمَا تَطْلُبُهُ

يَبْلُغُ الْمَرْءُ بِالْصِدْقِ

إِلَى مَا أَرَادَ الْكِبَارُ

نَيْتِ آسَائِشِ مَحْصُورًا

مَعْدُومٍ مِيرِ سِدِّ تَوَاجُحِ تَقْدِيرِ كُودِ شَدِيدِ هَيْتِ رَايِ

مَهْتَرِ سِرِّ شُورِ مَرْدِ بَرِّ قَوْمِ خُودِ سَبَبِ كُودِ نَائِیِ

زَايِدِ مِیْكَندِ صَدَقَةِ دُرِّ عَمْرِو زَبَدِ گَانِیِ

سَعَادَتِ مَشُورِ دُوبِ سَبَبِ مَشْنُونِ مَحْصُوتِ مَحْصُوتِ

اَمینِ مِیْشُورِ تَرَسِندِ چُونِ سِدِّ بَاغِچِیِ تَرَسِندِ

مِیْگُودِ دُوبِ صَبْرِ کُنْدِ بَرَادِ خَاطِرِ اَو

نُومِیدِیِ دُلِ آسَائِشِ نَفْسِ سِتِ

مِیْکُنْدِ سَخْنِ چُونِ رَسَاخَةِ قَتْلِ زَاهِ اَو

مِیْجُودِ رُوزِیِ تَرَا بَیْجَانِ کَمِ مِیْجُوبِیِ تَوَاوِ اَو

مِیْرِ سِدِّ مَرْدِ سَبَبِ بَاسِیِ

بِنَا زِلِ اَو لَیَا کِبَارِ

تَمَّتِ الْكَلِمَاتُ الطَّيِّبَاتُ الْمَوْسُوتُ

بِنَا لَدَلِي مَعَ تَرْجُمَانِ الْفَارَسِيَّةِ